

هو العليم

بیانات در باب:

عربی زدائی و عمامه گذاری

روز نیمیة شعبان سال: ۱۴۱۵ هجری قمری، مشهد مقدس

حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهراني

قدس الله نفسه الزكية

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ

در روایتی است که: مردی در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود در وقتی که جبرئیل در خدمت حضرت رسول بود. جبرئیل به حضرت عرض کرد: یا رسول الله! این مرد تا قبل از نماز دیگر از دنیا می‌رود. پیغمبر به آن مرد خبر دادند که جبرئیل حاضر است اینجا و چنین خبر داده که تو تا قبل از نماز دیگر از دنیا می‌روی. عرض کرد: یا رسول الله خُب در این فرصت کوتاه، من به چه عملی مشغول باشم که از همه کارها بهتر است؟

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند: به علم مشغول باش؛ - از همین یک روایت خیلی از مطالب بدست می‌آید - همین، تمام شد و بعد قبل از اینکه آن نماز دیگر بر پا بشود و پیغمبر به مسجد برای نماز بیایند، او از دنیا رفت. از اینجا به دست می‌آید که هر عملی که انسان انجام بدهد، گرچه در اعلی درجه از ایتقان و استحکام باشد، اگر بدون علم باشد فایده ندارد؛ علم نور است و روشن کننده عمل است. عمل انسان هر چه زیاد باشد اما بدون علم باشد، این فایده ندارد، به جایی انسان را نمی‌رساند و برای انسان جز وبال و سنگینی نتیجه‌ای ندارد.

آقایان محترمی که از اعزّه رفقا و از أحبّه هستند و امروز می‌خواهند ملبّس بشوند به این لباس رسول الله، خُب این مسأله، مسأله مهمّی است که ملبّس شدن به لباس یعنی چه؟ متعهد شدن به وظیفه پاسداری از قرآن و از سنت پیغمبر و از مکتب تشیّع و از حیات و سیره امام زمان که امروز به برکت میلاد آن حضرت همه مفتخریم، یعنی چه؟

مشاغل و کار در دنیا خیلی زیاد است، راههای مختلفی را که انسان بخواهد برای استفاده از دنیا پیش بگیرد خیلی زیاد است، چرا ما بایستی که در همه این مشاغل، شغل علم را انتخاب نکنیم و دنبال این برویم؟ و آیا متوجّه مسؤلیت‌های هستیم یا نه؟ و پاسداری از قرآن و از مکتب تشیّع معنائش چیه؟ کاری که انسان می‌کند برای ظهور حضرت و مقدمه حضرت، آن کار چه کاری است؟ انتظار فرج که بهترین از ثبوتات است یعنی چه؟

اینها مسائل مهمّ است، خیلی مهمّ است و حتماً باید متوجّه این خصوصیات ما باشیم و خدای ناکرده در مسیری واقع نباشیم که ضد راه امام زمان باشیم، لفظاً بگوئیم امام زمان ولی عملاً با اعمال و کارهای روزمره خود،

خود را از آن حضرت دور کرده باشیم.

قرآن کتابی است ثابت، سنت پیغمبر ثابت، امامهای دوازده‌گانه که دارای عصمتند مسائلی است خیلی مهم، «عصمت» مسأله‌ای است خیلی مهم. هزار و سیصد سال تقریباً از تولد حضرت امام زمان می‌گذرد و این امام زنده را ما به عنوان امام زنده نگه داشتیم و اعتقاد داریم و با او عشق بازی می‌کنیم و دلبستگی داریم، معنای این چیه؟ خُب همه گروهها و طوائف برای خود امامی اتخاذ کردند و آن امام هم از دنیا رفت، چرا ما گروه شیعیان قائل به این امام زنده هستیم؟ این امام زنده اثرش چیه؟ خاصیتش چیه؟ چرا ما دست بر نمی‌داریم باز هم می‌گوئیم امام زنده؟! خُب مثل سایر افسانه‌هایی که در دنیا آمد و رفت خُب ما هم او را کنار بگذاریم و بیایم برای خودمان امام زنده دیگری انتخاب کنیم؛ چرا دوازده امامی هستیم؟ چرا اثنی عشری هستیم؟ آیا این مسائل، مسائل سطحی و اعتباری است؟ یا مسائل عمیق ریشه‌ای است و حق است و بر اساس آن شیعه مکتب درست کرده و بر اساس این مکتب پافشاری کرده و دارد می‌کند؟

زندانش کشیده، بالای دارها رفته، شکنجه‌ها دیده، در زیر جرزها بدنهای زنده آنها را چیدند و روی او عمارت ساختند و بالا رفتند؛ در قعر زندانهای نمناک جنب دجله بغداد، سالیانی گذراندند که روز را از شب تشخیص نمی‌دادند در آن زندانها! و آب در ته این زندانها بطوری بود که با فضولات آنها مخلوط می‌شد و آب برای وضو نداشتند؛ برای اینکه شیعه می‌گوید: حق، حق، فقط همین است، غیر از این چیزی نیست.

شیعه می‌گوید: یک حقی هست و حق حق است و غیر حق باطل؛ و بر اساس طرفداری از حق هر جایی را که انسان می‌بیند با آن حق زاویه پیدا می‌کند

و نوسان دارد انسان تبعیت نمی‌کند، همین! غیر از این که چیزی نیست؛ و الآن هم که فقط گروه شیعه در دنیا مورد حمله و تهاجم هستند همین است که اینها می‌گویند: حق.

ولی سایر فریق اسلام آنها حق نمی‌گویند، آنها هر کسی که بیاید زمامداری کند او را اولی الامر می‌دانند و واجب الطاعة؛ و در فتوای فقهایشان هم هست: شما نمی‌توانید مخالفت کنید، نمی‌توانید به آنها ایراد کنید، گناهشان مال خودشان و ثواب اطاعتی که شما از آنها می‌کنید مال شما. و لذا اصلاً دُول کفر و استعمار نسبت به آن دُول اسلامی غیر شیعه ترس ندارند، باک ندارند؛ یک حاکم بر سر آنها می‌گمارند از خودشان و تمام سرمایه‌های آنها را می‌برند، چون موافق مرام و مسلک خود آنهاست.

آنها از شیعه ترس دارند که این می‌گوید: حق و این حق یک مسأله خیلی مهمی است که هر وقتی که با آن حق مطلبی را ببینند که معارضه دارد، اینها در صدد قیام و اقدام بر می‌آیند؛ و کار آن دول استعماری هم که جز خیانت چیزی نیست، آنها که نمی‌آیند خودشان را متحقق به حق کنند، نمی‌آیند در برابر حق تسلیم باشند، نمی‌آیند خضوع و خشوع پیدا کنند، نمی‌آیند سلامت نفس پیدا کنند تا با اینها بتوانند بسازند. بنابراین: اینها، دُول شیعه اصلاً با آنها نمی‌تواند آشتی کند، چون اینها حقند و آنها باطل؛ بنابراین آنها دست از شیطنت خود بر نمی‌دارند آیا ماکان؛ در اینجا باید شیعه هم بیدار باشد دست از حقش برندارد آیا ماکان. والا اگر بنا بشود هر روز رنگی از مذهب خود را بیازد و تسلیم آنها بشود و آنها هم قدم به قدم بیایند جلو، خُب دیگر برای اسلام و برای قرآن و برای تشیع هیچ نمی‌ماند، اسم هم نمی‌ماند، حقیقتی هم نمی‌ماند، نه تنها رسم و واقعیت؛ و این خلا ف نظر امام زمان است.

آن امام زمانی که ما معتقدیم، همه معتقدند، در دعاها برای تعجیل آن حضرت دعا می‌کنند، آن امام زمانیست که متحقق به حق است. اگر الآن ما متحقق به حق باشیم والله همین الآن ظهور می‌کند، ولی ما با این اعمال خودمان او را کنار می‌زنیم، او را از صحنه خارج می‌کنیم، اگر هم ظهور کند با هزار ایراد بر کارهای او ایراد می‌گیریم و او را شخص لایق حکومت و زمامداری نمی‌دانیم و با فرمولهای اصولی و اجتهادی در برابر احکام غیبیه او، او را محکوم می‌کنیم؛ چون زمینه کلی آماده برای ظهور او نیست، و ما او را نمی‌پذیریم و رد می‌کنیم؛ او هم به التماس نمی‌آید ظهور کند و دنبال ما بگردد. بدانید که او عزیز است به عزت خدائی! ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱

حالا ما واقعاً دنبال امام زمان می‌گردیم؟! یا نه بر اصل تعبد و تقلید از نیاکان و اجداد؟! اگر این دو می‌باشد که خیلی اهمیت ندارد؛ ما اگر شیعه هم نشویم سنی هم باشیم، اگر مسلمان هم نشویم، یهودی و نصرانی هم باشیم زیاد تفاوتی ندارد؛ زیرا که آراء و مذاهب مختلف است، هر کس چیزی را می‌گیرد و دنبال آن چیز می‌رود و با آن انس دارد و سرگرم است، و اگر بنای تحقق به حق نباشد چه داعی داریم که ما بر خصوص این امام زمان بایستیم؟ شب نیمه شعبان غسل کنیم، تا به صبح بیداری بکشیم، عبادت کنیم، به کارها و سنت مشغول باشیم، و بر میلاد او خوشحالی کنیم، و بر فرج او انتظار داشته باشیم، و انتظار فرج را اعظم از ثوابات بدانیم، اینها برای چیه؟ اینها برای تحقق به حق است، غیر از تحقق به حق هیچ نیست.

۱ - سوره المنافقون (۶۳) ذیل آیه ۸.

والا اگر ما از قرآن دور باشیم امام زمان از ما دور است. آیات قرآن همه‌اش حجت است، در زمانی دون زمانی نیست، ما همیشه با قرآن باید آشنا باشیم، قرآن را باید حفظ کنیم، با قرآن باید سر و کار داشته باشیم، به معانی قرآن باید آشنا باشیم، لغات قرآن باید در زندگی ما رواج داشته باشد؛ لفظِ جمعه و جماعت و اجتماع و جمعیت و مَجْمَع و مجتمع و جامع، اینها یک الفاظی است که باید در لفظ و در کلام ما دائر باشد، چرا؟ برای اینکه ما «جمعه» داریم، نه آدینه.

«جمعه» یعنی: **يَوْمٌ يَجْتَمِعُ فِيهِ النَّاسُ لِلصَّلَاةِ الْجُمُعَةِ وَيَخْطُبُ الْخَطِيبُ وَ يُصَلِّي صَلَاةَ رَكْعَتَيْنِ** این را «يَوْمُ الْجُمُعَةِ» نامیدند، پیغمبر نامید. قبل از رسول خدا روز جمعه را **يَوْمُ الْعُرُوبَةِ** می‌گفتند. وقتی که آیات قرآن نازل شد، و نماز جمعه در جمعه نازل شد، و لازم شد که مردم در روز جمعه اجتماع کنند اجتماع واحد، لفظِ **عُرُوبَةٍ** به **يَوْمُ الْجُمُعَةِ** برگشت. الآن تمام دُولِ مسلمینِ دنیا روز جمعه را **يَوْمُ الْجُمُعَةِ** می‌گویند، هیچ کس **يَوْمُ الْعُرُوبَةِ** دیگر استعمال نمی‌کند، آن تمام شد؛ ما باید این را بگیریم، ما باید لفظ جامع و اجتماع در لفظ ما باشد، تغییر ندهیم، با تغییر دادن خیلی ضرر می‌کنیم.

آستان قدس رضوی بنیادی دارد به نام «بنیاد پژوهش‌های اسلامی، آستان قدس رضوی» خُب عزیز من! بنیاد پژوهش‌ها یعنی چه؟! دهانت شکسته بود که بجای این بگذاری مجتمع تحقیقات اسلامی؟! چرا لفظ اجتماع را برداشتی؟! چرا مجتمع را برداشتی؟! پژوهش یعنی چه؟! تحقیقات.

اینها خودشان نمی‌فهمند چه بلائی به سر خودشان می‌آورند؛ ولی من دارم می‌بینم اینها آن سیاست زنده و تند و خشن و از جا برکننده و ویران‌کننده استعمار است.

آقاجان! آن گلاستون که گفت: ما تا قرآن روی زمین باشد بر سرزمین‌های

مسلمان‌نشین غلبه پیدا نمی‌کنیم، این همان حرف است که امروز دارد پیاده می‌شود. چهل سال پیش هم همینطور بود، پنجاه سال پیش هم همینطور بود، سیاست کلیه که آمد در ایران و این دانشکده ادبیات و امثال اینها را تأسیس کرد و رضاخان فرهنگستان درست کرد و شروع کردند به تغییر لغات عربی به لغات فارسی، برای همین جهت بود که لفظ جمعه برداشته بشود، لفظ اجتماع برداشته بشود، تحقیقات برداشته بشود، بجای تحقیقات پژوهش بیاید، بجای مجتمع یا اجتماع یا مجمع بنیاد بیاید.

ما از قرآن چه ضرری دیدیم که می‌خواهیم خودمان را از قرآن با دست خودمان دور کنیم؟! هی بگوئیم بنام قرآن، بنام قرآن اما عملاً می‌زنیم تو سر قرآن، آخر یعنی چه؟! لفظ رمضان مگر در قرآن نیست؟! ﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ﴾^۱ ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾^۲

ماهها سالها ماههای قمری است، دوازده ماه قمریست؛ ماه اسلامی، کار اسلامی؛ رمضان و شوال و ذوالقعدة و ذوالحجّه و محرّم و صفر؛ چرا ما باید اینها را تبدیل به اردیبهشت و خرداد و تیر ماه و اینها بکنیم که سالهای مجوسی است؟! سالهای اوستایی است؟! چرا ما ماههای قمری را برداریم و بجایش اردیبهشت و خرداد بگذاریم؟! چرا سال قمری را برداریم بجایش سال شمسی بگذاریم؟! عزیز من! قشنگ بودن اردیبهشت و خرداد و فلان نبود، آن کسی که این حرفها را در میان ما آورد خیلی بیدار بود.

این رساله نوینی که حقیر نوشتم - درباره سنّات شمسی و عدم اعتبار آن از نقطه نظر اسلام و بنای اسلام بر ماههای شمسی و قمری - خُب! این را مطالعه

۱- سوره البقرة (۲) صدر آیه ۱۸۴.

۲- سوره التوبة (۹) صدر آیه ۳۶.

می‌کنید یا نه؟ کدام کسی است که بتواند مطالعه بکند و به یک حرفش اشکال کند؟! این قرآن است می‌گوید: باید ماه‌هایتان را مسلمانها، ماههای قمری بگذارید؛ و آلا می‌خورند، می‌بلعندتان، خیلی خیلی روشن! خیلی! کما اینکه بلعیده‌اند و نمی‌فهمیم چطوری بلعندند!

مرحوم مدرّس - رحمة الله عليه - در روز بیست و هفتم ماه رمضان در «تُرشیز» زهرش دادند و بعد هم عمامه‌اش را برگردنش پیچیدند خفه‌اش کردند. مرحوم مدرّس مرد زنده، با فهم، با ادراک، عارف به سیاست انگلستان، عارف به سیاست دُول کفر، مردی بود که به دنیا متوجّه نبود، گول نخورد تا آخر گول نخورد. در مجلسی خواستند برگردانند ماه‌های اسلامی را به ماه‌های اردیبهشت و اینها، اعتراض کرد. تقی‌زاده که از همان فراماسونری‌های معروف و مشهور و از همان مَلاعینی بود که فتوای به دار کشیدن شیخ فضل الله نوری را امضاء کرد، و آن قاضی محکمه شیخ ابراهیم زنجانی حکم کرد و شیخ فضل الله را به دار کشیدند، عالم، مجتهد، عادل، مرجع تقلید وقت، شیخ فضل الله نوری عالم عادی نبود مرجع بود!

پدر من گفت: من که از نجف و سامراء و کربلا تحصیلاتم تمام شد، آمدم طهران، یک روز به پدرم مرحوم آسید ابراهیم گفتم: من حالا اگر مثلاً در طهران کسی هست که من بروم از درس او هم استفاده کنم؟ خُب، به کارهای علمی اینها که مشغول هستیم، یک درسی، یک... پدرم به من گفت: برو درس شیخ؛ یعنی: شیخ فضل الله. این حرف برای من گران آمد که ما که آن اساتیدی در آنجاها طیّ کردیم، مثل آقا میرزا محمّد تقی شیرازی و امثال اینها از شاگردان او بودیم، حالا پدر من می‌گوید: برو درس شیخ؛ این شیخ مثلاً چه فضلی دارد که پدر من می‌گوید؟ تعبداً رفتیم، و رفتیم در اطاق درس نشستیم، بیرون نشستیم که

یک درس او را گوش کنم و ببینم که این چه قسم وارد بحث می‌شود و خلاصه اگر این پسندیدم بروم، و اگر نه... ایشان قسم می‌خورند که چنان وارد مبحث شد و چنان خروج از مبحث پیدا کرد که تحقیقاً از هیچ یک از اعظم و مراجع نجف و کربلا کمتر نبود.

آنوقت اینها به همین تبلیغات آمدند دست زدند و شیخ فضل الله را به دار زدند و همین آقای تقی زاده که برگرداند ماهها را به ماههای فلان این هم خُب حکم به دار زدن او کرد و تمام شد؛ و مردم هم همینطور... حالا یک شیخی بوده خلاف مصلحتِ وقت عمل می‌کرده او را به دار زدند؛ و بطوری در افکار، شیخ فضل الله را مردِ عامی و خلاصه کم اهمیّت جلوه دادند و تاریخ‌های مشروطیّت در اینباره نوشتند و خلاصه شیخ را یک مرد خائن و کم فهم و خودخواه جلوه دادند.

یک روز من که در یکی از کتابخانه‌های طهران رفته بودم کتاب بخرم، بعضی از اساتید دانشگاه آنجا بودند؛ دیدند که من - این مال زمان خیلی سابق است ها! مال سی سال، سی و پنج سال پیش است - دیدند که من دارم از شیخ تقویت می‌کنم و اینها تعجب می‌کردند و می‌گفتند: واقعاً شما درباره شیخ همچنین هستید؟ شیخ را خائن نمی‌دانستید؟ شیخ را، این دم و دستگاه و این خونریزی‌هایی که مثلاً به عنوان مشروطیّت و بعد به مخالفت و اینها، به عنوان شخصیت نبود؟! اصلاً تعجب می‌کردند کسی پیدا بشود اینطور! ولی به دارش زدند، شیخ را به دار زدند! و همین تقی‌زاده چنین و چنان که تمام سیاست‌امور در دست او بود، و دیگر دید که طوری است که نمی‌تواند در ایران بماند، بعد از آن تلگراف مهمی را که مرحوم آخوند ملّا محمد کاظم خراسانی بانشاء مرحوم نائینی یک تلگراف دویست کلمه‌ای به طهران زد که باید اینها تبعید بشوند، این

کسانی که آمدند و این جنایات را کردند؛ علی کلّ تقدیر تقی زاده فرارکرد رفت به ترکیه.

بله! الآن در مجلّه «یادگار» - نویسنده: عباس اقبال آشتیانی - اینها همه در تاریخ ضبط است، در همان وقت إدوارد براون از کمبریج یک کاغذ خیلی مفصل برای آخوند ملاً محمّد کاظم خراسانی به نجف می فرستد که چنین و چنان و چنان، مردم قیام کردند، فلان کردند، ولی الآن وجود تقی زاده حیف است در ایران نباشد و در آنجا تنها به سر ببرد، من از حضرتعالی تقاضا دارم که دستور بفرمائید که بتواند برگردد به مقرّ خود و به کارهای خود مشغول بشود؛ و در آنوقت تقی زاده یک آدم مثلاً ملی و خوش فهم و غیور و پرکار حساب می شد. بعد که حکومت را در دست گرفتند همه مخالفین را محو و نابود ساختند.

مدرّس را در بیست و هفتم ماه رمضان یکهزار و سیصد و پنجاه و شش هجری قمری بعد از ده سال تبعید در خواف آوردند در تُرشیز، کاشمر امروز است و چند روزی نگه داشتند و در همانجا زهر دادند و بعد هم زهر اثر نکرد - آن کسانی که مأمور قتل او بودند - یعنی گفت که: صبر کنید آخر من نگاه کنم به آفتاب بینم شما می گوئید: این قندآبی که من بخورم، آیا آفتاب غروب کرده که من روزهام را بخورم یا نه؟ گفتند: آقا چشمت ضعیف است، آفتاب غروب کرده پرده را کنار زدند و دید آفتاب غروب نکرده؛ گفتند: نه آقا! حتماً باید بخوری حتماً و حتماً! ایشان آن زهر را خورد و اثر هم نکرد یک خُرده آن... و برخاستند چند نفر از این گردن کلفتها، سروان بیگلر بیگی و میرزا محمّد آدمکش معروف تُرشیز، و چند نفر دیگر افتادند به جان سیّد، عمامه اش را برداشتند گردنش، خفه اش کردند و بردند سر تپّه همان شب دفنش کردند؛ این وضع کشتن او بود. مدرّس در ماه رمضان با زبان روزه، یک ماه روزه گرفته بود و در این ماه

آخر هم چون در زندان خواب بوده و از غذای زندان نمی‌خورده، با نان و ماست شبها روزه می‌گرفت؛ و اینها هیچ اسمی در این مجله از رمضان نیاوردند، از روزه نیاوردند، از بیست و هفت رمضان نیاوردند، از یکهزار و سیصد و پنجاه و شش قمری نیاوردند، دارد که در دهم آذر ماه یکهزار و سیصد و شانزده؛ آیا اینها عنوان مخالفت با رمضان نیست؟! اینها از بیخ زدن قرآن نیست؟!

قرآن که می‌گوید: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ

اللَّهِ﴾^۱ همین معنائی بود که مدرّس را از مجلس وقتی خواستند برگردانند و این اعتراض کرد گفت: آقا ما محرّم و صفر می‌خواهیم، همین تقی زاده گفت: آقا جان! محرّم و صفر برای خودتان باقی باشد برای اعمال دینی؛ ما به اردیبهشت و خرداد برمی‌گردانیم برای امور سیاسی. - البته بعد از اینکه در وهله اولی به شمسی برگردانده بودند و عنوان حَمَل و ثور و جوزا به آن داده بودند- خُب اگر ما می‌خواهیم مسلمان باشیم باید اینطوری باشیم دیگر.

آقا جان من! مدرّس در بیست و هفتم رمضان با زبان روزه کشته شد برای اینکه اهل حق بود، و اگر اهل حق نبود ها! یک اشاره، چیه اشاره‌ای؟! مدرّس چیه؟! هزاران افرادی که شاگرد شاگرد پائین تر از رده مدرّس بودند، دارای اعتبارات، - من نمی‌خواهم حالا برای شما تعریف کنم، در اینجا جای صحبت نیست، این رشته سر دراز دارد- ولی این صحبت، صحبت از بین بردن زمان وفات مدرّس فقط در اینجا نیست، اینها اصلاً می‌خواهند عنوان تاریخ را عوض کنند، آقا جان! می‌خواهند رمضان را بردارند! می‌خواهند اصلاً محرّم را نسخ کنند!

۱- سوره التّوبه (۹) صدر آیه ۳۶.

می‌خواهند به جای ماه‌های اسلامی همان ژوئیه و فوریه و آگوست و امثال اینها را بیاورند؛ تو خیال می‌کنی این کارها برایشان خیلی خیلی مهم نیست؟! در سال گذشته، یکهزار و سیصد و چهارده هجریه قمریه، صدمین سال رحلت آیه الله مرحوم آخوند ملاً حسینقلی همدانی را گرفتند، و در حالی که از فوت آن مرحوم یکصد و سه سال می‌گذشت، نه یکصد سال. آخوند در بیست و هشتم ماه شعبان در کربلا فوت کرد، یکهزار و سیصد و یازده؛ صدمین سالش بیست و هشتم شعبان یک هزار و چهارصد و یازده است. اینها نیامدند سالگرد او را، او بگیرند؛ نیامدند یکهزار و چهار صد و یازده بگیرند، یکهزار و چهار صد و چهارده، همین سال گذشته گرفتند سه سال انداختند رویش؛ چرا؟ برای اینکه هر صد سال شمسی، صد و سه سال قمری است، سی و سه سال و خرده‌ای درست به حساب دقیق، هر سال قمری با شمسی تفاوت دارد؛ آیا این سالگرد آخوند را از قمری به او انداختن، این خلاف اسلام نیست؟! ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ مُرَد؟! ﴿إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ﴾^۱ در قرآن وجود ندارد؟! که این کار کفر است، نسیء: عقب انداختن، کفر است! این کار را نکنید.

حالا بیائید چکار می‌خواهند بکنند؟ حالا می‌خواهند، بله! سیصدمین سال رحلت مرحوم مجلسی را ده سال بیاندازند رویش؛ چون مرحوم مجلسی در یکهزار و صد و ده؛ باید یکهزار و چهار صد و ده که پنج سال پیش بود سیصدمین سالش باشد، صحبت بود که بگیرند و فلان و اینها، یک حرفهائی هم آمد پیش و منصرف شدند؛ منصرف شدند برای چی؟ برای پنج سال بعد بیایند به

۱- سوره التوبة (۹) صدر آیه ۳۷.

حساب شمسی بگیرند. می‌رسید مطلب چیست؟! خُب پس بنا بر این شما دیگر توقع دارید که وفات امیرالمؤمنین...؟!؟!

وفات امیرالمؤمنین هم چه فرق می‌کند با مجلسی؟ امیرالمؤمنین هم یک امام بود، او هم چه اشکال دارد حالا انسان در بیست و یکم رمضان نگیرد، هفدهم آذر بگیرد؟ سیدالشهداء علیه السلام در دهم محرم چیه؟! بیست و پنجم سرطان، روی حساب دقیق ما حساب کردیم، عرض می‌شود: حَمَل و ثور و جوزا، سرطان، فروردین، اردیبهشت، خرداد، بیست و پنجم تیر سید الشهداء از دنیا رفت؛ خیلی هم بهتره، چون اول تابستان است و مردم هم می‌بینند که امام حسین علیه السلام در گرما کشته شده.

می‌دانید این کارها چیست؟ این کارها روی حساب دقیقی است که عمل می‌شود، می‌آیند اینها کلاه سر ما می‌گذارند، ما را خواب می‌کنند، ناموس را می‌برند، دین را می‌برند، قرآن را می‌برند، همه چیز را می‌برند به عنوان تمدن، به عنوان پیشرفت، به عنوان فرهنگ، به عنوان زنده کردن زبان، زبان باید زنده بشود. زبان، کدام زبان؟ زبان رستم و افراسیاب؟! زبان زند و اوستا؟! یا زبان، زبان قرآن؟ اگر می‌گوئید: زبان افراسیاب، صحبت از ملیت می‌زنید، پس دیگر این مسأله قرآن و اسلام و بسیج و این حرفها چیست؟! اگر صحبت از اینطرف است، آن ملیت را ترویج می‌دهید به عنوان مخالفت با اسلام!

آقا جان! هرکسی که می‌گوید: مخالفت با عرب و عربی، عربی نگو! لفظ عربی نه، این مخالفت با اسلام است در قالب مخالفت با عرب. زبان عربی، زبان اولیّه هر مسلمانی باید باشد؛ چون زبان «قرآن» است، زبان «نهج البلاغه» است، هر مسلمانی باید با «قرآن» آشنا باشد.

حالا شما می‌آئید ویژه‌نامه می‌زنید «ویژه‌نامه» چیست؟! ویژه‌نامه ستاد

بزرگداشت سا لگرد شهادت آیه الله شهید؟! ویژه!! خُب! «ستاد» ستاد چه لغتی است؟ در کدام لغت فارسی اصیل ستاد آمده؟ ستاد غیر از لغت لاتین است که شما استفاده می کنید؟! ستاد فلان، ستاد فلان؟! در اینجا لغت لاتین را آمدید اضافه کردید و نظیر اینها، اینها اشکال ندارد! زبان سازی و ملیت نیست! اما لفظ اجتماع و لفظ فلان...!!

بجای «ویژه نامه ستاد» اگر می آمدید می نوشتید نامه مخصوص مرکز بزرگداشت؛ این چه اشکال داشت؟! اما برای اینکه قرآن را بزنند کنار می گویند: این لفظ را بزن کنار! این لفظ، لفظ اجنبی است، لفظ «جمعه» اجنبی است، لفظ «خصوصیت» اجنبی است، لفظ اجتماع، رمضان و محرّم و فلان، اجنبی است؛ ما از اجنبی باید کناره گیری کنیم، اینها آجانند.

پس همان سیاست و همان نقشه کلی که در زمان رضاخان داشت عملی می شد، الآن دارد عملی می شود بدون اینکه ما بفهمیم؛ چون آن دستهای عملی کننده، دستهای مرموزی است که می آید و ما را هم بدست خودمان خواب می کند و ما هم نمی فهمیم، خیال می کنیم که فقط تغییر دادن لغت است. و اُسفاه! در همان اوائل انتخابات و آن قضایای انجمن های ایالتی و ولایتی بود، تحقیقاً سی و پنج، سی و شش سال پیش که این علی دشتی در آن مجله «راهنما» یک مقاله ای آورد درباره فردوسی - من اجمال آن مقاله و اینها را در ظاهراً جلد چهارم «نور ملکوت» است که در بیان عربیت قرآن و ترویج و ترغیب به زبان عربی است در آنجا او را آورده ام و این شاء الله که به دست آقایان بعد از چاپ خواهد رسید. و این علی دشتی در آنجا اصلاً صاف می آید روشن می کند که فردوسی:

«یک مطلبی است که من می خواهم به دانشجویان و بزرگان و اساتید ابلاغ

کنم، هی تا به حال به ذهنم می‌گذشت که ابلاغ کنم ولی خودداری می‌کردم، ولی الآن دیگر بایستی که این را ابلاغ کنم، و آن این است که: هر کسی آمده از فردوسی یک تعریفی کرده، ولی به نظر من یک چیزی رسیده که این چیز از همه آنها لطیف‌تر و دقیق‌تر است و بچه‌های ما، دانشجویان ما متوجه این جهت بشوند؛ حمله‌هایی که بر ایران شد خیلی خیلی حمله‌های مختلف بوده بر ملیت ما، حمله اسکندر، حمله مغول، حملاتی... ولی آنها یک حملات نظامی بی‌پایه بود، چند سالی دوام نکرد و از بین رفت؛ و اما حمله عرب، حمله عرب بود که ما را از پا در آورد و به خاک سیاه نشاند و چه کرد و چه کرد؛ چرا؟ برای اینکه حمله عرب توأم با خویِ تفاخرجویِ آنهاست و در لباس مذهب و دیانت و لذا آمد و به عنوان مذهب و دیانت ریشه گرفت و لذا نتوانستند دین را برگردانند. حمله اسکندر از بین رفت، مغولی‌ها چند سالی بیشتر نبودند و بلکه خودشان هم برگشتند و مسلمان شدند و اما نه دین، این حمله عرب که توأم با دیانت بود این ماند؛ و یگانه کسی که آمد مبارزه کرد با این حمله او فردوسیست که آمد سی سال زحمت کشید و شاهنامه ساخت و در این شاهنامه گفت: ای مردم! شما اصل دارید، ریشه دارید، شما ملیت دارید، شما رستم دارید، شما زال دارید، شما افراسیاب و کیخسرو و فلان دارید، چنین و چنان و چنان، و این خدمتی که فردوسی کرد به ملیت ایران ابداً کسی نکرد و این مسأله را باید همه متوجه باشند.»

گوش می‌کنید؟! علی دشتی را من به شما معرفی کنم؟ بله؟ علی دشتی می‌دانید کیست؟ علی دشتی کسی نیست که من معرفی کنم، علی دشتی همان کسی است که با آن شخص دیگر آمدند دو نفری کتاب «بیست و سه ساله» نوشتند بر علیه پیغمبر و بیست و سه سال پیغمبر را مسخره و هزل و خائن؛

کتاب «بیست و سه ساله». می‌گویند: مال علی نقی منزوی است (پسر حاج شیخ آغا بزرگ طهرانی) و ایشان دو نفری با هم نوشتند و سند هم هست بر این جهت، سندهای چاپ شده هست.

علی دشتی نور چشم انگلستان است، علی دشتی آن کسی است - که در زمان حکومت اسلام - که همه اول کسی که احتمال می‌دادند او را تیر باران کنند، اصلاً تیر باران نشد و رفت؛ و تعجب شد که این چطور رسته و به موت و مرگ خدائی از دار دنیا رفته. حالا می‌بینیم که همان حرف علی دشتی الآن: آقا جان! فردوسی را ببریم بالا، این چنین است، آن چنان است، آن چنان است.

خب! اگر شما ملیت قرآن می‌خواهید قرآن مگر نمی‌گوید:

﴿إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا
إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾^۱

مگر قرآن نمی‌گوید؟! پس ایرانی، عرب، عجم، سفید، سیاه، این حرفها که در منطق قرآن معنا ندارد، چرا شما وقتی می‌آئید در اینجاها می‌شروع می‌کنید به خطابه و اما اینجا که می‌رسید، می‌رسید به ملیت و فردوسی و امثال اینها...؟! رستم کیه؟ زال چیه؟! ملیت چیه؟! ملیت در مقابل حکومت قرآن یعنی چه؟ زال و رستم را برداشتن با علی بن ابیطالب با همدیگر یکی کردن، بعد او را مقدم کردن یعنی چه؟! یا بگوئید کفر کفر، یا بگوئید اسلام اسلام؛ یا زنگی زنگی، یا رومی رومی.

در دو، سه سال قبل در برنامه روزی که در برنامه نوروزی، - حدود سه

۱- سوره الحجرات (۴۹) قسمتی از آیه ۱۳.

سال قبل - گویا برنامه تحت عنوان: «مصاحبه با مجسمه‌های تهران» بوده، که اگر بخواهیم با ایشان صحبت کنیم، با مجسمه‌ها، چی می‌گویند؟
- خبرنگار، خبرنگار می‌آید به مجسمه فردوسی سلام می‌کند، می‌خواهد با این مجسمه مصاحبه کند.

بینندگان عزیز! توجه کنید! اکنون می‌خواهیم حکیم ابوالقاسم فردوسی، سخن سرای فلان و فلان مصاحبه‌ای داشته باشیم.

سپس خبرنگار از نردبان بالا رفته به مجسمه فردوسی سلام کرد، او پاسخ نگفت؛ سپس رو به حضار کرده گفت: نمی‌دانم چرا جواب سلام مرا نداد؟! سپس رو به فردوسی کرد و گفت: سلام علیکم، دو بار سه بار، سلام علیکم.
- بعد از او پرسید: می‌شود بگوئید چرا جواب سلام من را نمی‌دهید؟
- فردوسی: سلام یعنی چه؟!
- این یارو مُصاحب می‌گوید: پس من چه بگویم؟

- فردوسی: درود بر شما، یا مطلبی قریب به این مضمون، درست؟!
خبرنگار بعد از قبول دستور فردوسی و عمل به آن، به او خطاب کرد و گفت:

- من برای مصاحبه به خدمت شما آمده‌ام و باز دید او پاسخ نمی‌دهد، علت پرسید.

- فردوسی گفت: مصاحبه یعنی چه؟!
- پس چی بگویم؟

- فردوسی گفت: بگوئید گفت و شنود.

و هکذا چند مطلب مشابه را مطرح نمود و او لغات فارسی را به خبرنگار سفارش نمود و در خاتمه پرسید: آیا توصیه‌ای به ملت ایران ندارید؟ و آیا باز هم

برای مصاحبه به خدمت شما برسم؟ او در پاسخ گفت: سفارش من این است ملت من بجای اینکه به سراغ من بیایند به شاهنامه مراجعه کنند؛ مگر فرهنگ پویا و بی نیاز ما چه واژه و لغتی را کم دارد که به بیگانگان مراجعه می‌کنند؟! بیگانگان می‌دانید کیست؟! یعنی اسلام! یعنی قرآن! سلام لغت قرآن است، مصاحبه و أمثال این؛ اینجا قرآن شد بیگانه و آن فردوسی دارد می‌گوید: به شاهنامه مراجعه کنید و به بیگانگان مراجعه نکنید! مبارزه با عرب در لباس لفظ، - و حقیقتاً می‌گویم - مبارزه با اسلام است. عرب چیه؟ عرب، عجم، ترک، هندی، فارسی، پاکستانی، انگلیسی، آمریکائی هرکس مسلمان باشد آن مسلمان است و ذی قیمت است؛ و خیلی جای تعجب است که امروزه که مردم سطح فکرشان می‌آید بالا و این عناوین باطل را دور می‌زنند چرا نسبت به این مسائل حسّاس اینقدر...؟! چرا ندارد، این سیاست همان کسانی است که آمدند بعد از این اسلام و این قیام آمدند همه ما را قتل عام کردند؛ چه قتل عامی؟! به عنوان اقتصاد، به عنوان دلسوزی، به عنوان فلان، به عنوان فلان، ای خانم! بیا لوله‌ات را ببند ای خانم! تا جایی رسیده که بعضی از افراد دانشمند، اهل تحقیق به عنوان اینکه این کار خدمت به اسلام است آمده‌اند این کار را کرده‌اند و حالا پشیمانند، نمی‌دانند چکار بکنند.

در آخر ماه صفر که آن رساله حقیر درباره نکوهش و درباره: «رساله نکاحیه: کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین» بود، تحقیقاً یک میلیون زن را اینها عقیم کرده بودند و ششصد هزار مرد! عقیم دائمی‌ها! غیر از آنهایی که به طریق دیگر. حالا شنیده‌ام که نه آن یک میلیون مال آخر ماه صفر بود، الآن ششصد هزار به زنها اضافه شده؛ یعنی یک میلیون و ششصد هزار زنی که می‌تواند بار بیاورد، می‌تواند آبستن بشود، قابل باردار نیست، این را آمدند عقیم

کردند، یعنی: کشتند، قتل عام کردند، از بین برده‌اند، به عنوان چچی؟ به عنوان طرحها. این حرفها، می‌دانید حرفها از کجا بر می‌خیزد؟ آن رساله من را باید مطالعه کنید تا بفهمید چیه؛ اصلاً نخواهید فهمید تا هنگامیکه آن را مطالعه کنید و رموز آن سیاست را از دویست سال پیش تا به حال، خصوصیاتش را بخوانید و بفهمید چه بلایی به سر ما آمده!

این اسلامی که ما داریم می‌گوئیم، این قیام، این فلان، این حیات، این امام زمان، آنها آنجا نشسته‌اند می‌خندند به ما، و به ما می‌گویند: آقا جان! غصه نخور، شما بنشین توی خانه‌ات ما بلایی به سرت می‌آوریم که اصلاً نفس از شما بلند نشود؛ نه جوان، نه سرباز، نه بسیجی، نه کمیته، نه بسیجی، امثال اینها، اصلاً نطفه‌تان را برمی‌داریم، زادتان را از بین می‌بریم، نسلتان را از بین می‌بریم، این از این؛ اما آنطرف اسرائیل تقویت دارد می‌شود، جمعیتش دارد زیاد می‌شود و خصوصیاتش در آن رساله هست دیگر؛ اگر بخواهیم در این موضوع صحبت کنیم از مسائل خارج می‌شویم.

اجمالاً حالا ای طلبه‌های ما! شما می‌دانید الان چه موقعیتی دارید؟! شما باید حافظ قرآن باشید، شما باید حافظ سنت پیغمبر باشید، شما باید امام زمان را نگه دارید، یک کاری بکنید که الان امام زمان که می‌آیند شما را به عنوان یار و یاور و کمک کار بپذیرد، نه با عمل عملی بکنیم که همان عمل رضاخانی باشد، و بعد هم بر روح رضاخان لعنت بفرستیم؛ این چه فرق می‌کند؟

امروز می‌گویند: در زابل، در میدان زابل، مجسمه رستم را نصب کردیم، این کارها چیه؟ حالا از اینکه شصت میلیون تومان - بنابر گفته آنها - خرج یک مجسمه شده و در میدان زاهدان هم نصب شده!

در خیابان بزرگمهر اصفهان مجسمه بوذرجمهر را نصب کردند؛ و از این به

مجرد موت از اعتبار ساقط می‌شود؛ آیا شما در این امور به آیه الله دیگر مراجعه کردید که او مرجع تقلید شماست و پرسیدید در آن فتوی، در آن فتوی آیا نظر شما چیه؟ یا نه به همان مسأله اول دارید عمل می‌کنید؟!

حُب این خلاف مکتب است دیگر؛ مکتب امام زمان که این نیست، مکتب امام زمان می‌گوید که: علامه حلی، شیخ طوسی، هر کس به مجرد اینکه از دنیا رفت اعتبار کلامش ساقط می‌شود؛ آن فقط مال عصمت است که رسول خدا فرمود:

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ آن دوازده امامند که از جهت قدرت و حقانیت عدل قرآنند، غیر از آنها کسی عصمت ندارد؛ پس بنابراین کلامش نمی‌تواند حجیت داشته باشد؛ بنابراین حتماً باید انسان به اهل علم آنوقت مراجعه کند و فتوایش را بپرسد، این حقیقت است، مکتبی است که انسان باید از او تبعیت کند، اگر خلاف کنیم کلاه سرمان رفته.

آنوقت می‌آیند بعداً یک انقضای بوجود می‌آورند، همانطوری که دکتر شریعتی گفته بود که: ما تا کی عقب بمانیم؟ و رنسانس فرانسه که آمدند و چنین کردند و چنان کردند و بالاخره با یک انقلابی مذهب پروتستان را آوردند در مقابل کاتولیک‌ها، و مسیحی‌ها را راحت کردند از آن خشکی و جمود؛ ما هم در اسلام باید یک همچین رنسانسی داشته باشیم، یک کاتولیک از بین ببریم، این تحجرها، این رمضانها، این محرمها، این عزاداریها، این حسین گفتن‌ها، اینها همه جمود است، یک رنسانسی می‌کنیم که نه رضانی، نه محرّمی، نه فلانی؛ خیلی خوشگل و عامه پسند و قابل فهم جوانها؛ اینها خلاف است! اگر می‌خواهید ما را به اینجاها سوق بدهید، ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾^۱ و اگر

۱- سوره المؤمنون (۲۳) ذیل آیه ۲۴.

می‌خواهید ما را به اسلام، چون اسلام چیز دیگری است.
آخر شما اگر از ملیت و از واقعیت ملی خود می‌خواهید تبعیت کنید آخر
چرا حرف آن دارای بزرگ را گوش نمی‌کنید که گفت: آقا جان! دشمن که به شما
می‌خندد، عیناً مانند آن برگ سبزِ درخت حنظل است، آن برگ سبزِ درخت
حنظل طراوت دارد ولی حنظل است، می‌کُشد تو را اگر آن را بخوری؛ خنده
دشمن، معاهده دشمن، راه دادن دشمن با شما اینطوریست.

امروز ما باید متوجه باشیم که دشمن از هر طرف به ما دارد حمله می‌کند.
ما نباید اصول مسلمة خودمان را از دست بدهیم آیا ما کان؛ اگر اینطور باشیم ما
شیعه‌ایم، ما دنبال امیرالمؤمنینیم، ما دارای مکتبیم، ما امام زمانی هستیم، آن
حضرت از ما راضیست، خشنود است و الا نه!
ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی

کاین ره که تو می‌روی به ترکستان است
خُب! حالا آقایانی که بایستی عمامه بگذارند، این صحبتها مال شما بود ها!
ما تمام شد! ما ریشه‌ایمان سفید شد! از بین رفتیم! فاتحه‌مان هم خوانده شده.
مرحوم حاج هادی ابهری ما - خدا رحمتش کند - وقتی که در مجلس
می‌نشست، مجلس گرم بود و فلان، آخر این مجلس می‌گفت: آخر یک فاتحه هم
برای من بخوانید. آقا شما که زنده هستید! می‌گفت: نه واللّه! ما زنده‌ها بیشتر به
فاتحه محتاجیم! ما زنده‌ها!

حالا دیگر خیلی مسأله مشکل است که انسان مؤمن باشد، مسلمان باشد،
تعدي نکند، تجاوز نکند، شورش نکند، انقلاب نکند، آرام باشد و به وظیفه‌اش
انجام بدهد؛ این مسأله خیلی مهم است.